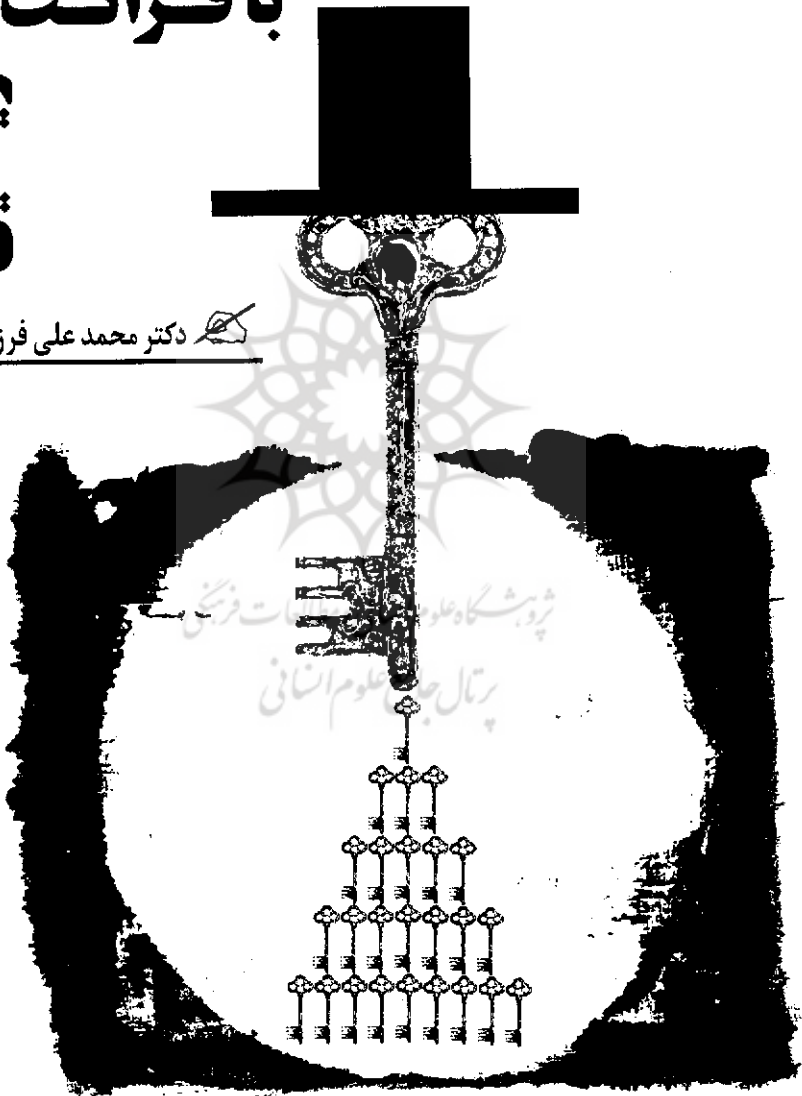


تهاجم به عراق،

جهانی سازی

باقرائت امریکایی

دکتر محمد علی فرزین





چکیده

تهاجم به عراق پرده از ماهیت واقعی جهانی سازی یا قرائت امریکایی برداشت و در نتیجه برخلاف ادعای سردمداران کاخ سفید که مدعی آزادی و دموکراسی برای مردم عراق بودند، دیری نپایید که بر همگان آشکار گردید که هدف اصلی از تهاجم چیز دیگری است غیر از آنچه که امریکا و انگلیس شعار آن را می دادند.

این نوشتار در صدد است تا به طور خلاصه و گذرا به بیان دیدگاه‌ها در رابطه با هدف از تهاجم پرداخته و با نقد و بررسی آنها، هدف محوری از تهاجم را مشخص سازد. همچنین در ادامه‌ی بحث به بیان رابطه‌ی تهاجم به عراق یا جهانی سازی به این نتیجه می‌رسد که تهاجم به عراق مقدمه است برای جهانی سازی با رویکرد امریکایی که ضمن سلطه بر منابع نفت خاورمیانه به دنبال محقق ساختن استراتژی نوین ایالات متحده است که در زمان بوش پدر در سال ۱۹۹۲ مطرح گردید که طالب سلطه‌ی بلامنافع امریکا در سراسر جهان است.

واژگان کلیدی

جهانی سازی، تروریسم، سلطه، دموکراسی.

مقدمه

بین‌المللی، به صورت فزاینده، چه از ناحیه‌ی دولت‌ها، چه از طرف مردم حاکی از شکست ائتلاف در نشان دادن آدرس غلط بود.

ماهیت واقعی جنگ، برخلاف آنچه جنگ افروزان عنوان نمودند، به زودی بر همگان آشکار گردید و البته، با انگیزه‌های

تهاجم نظامی به کشور عراق، به عنوان یک رویداد بزرگ، در ادامه‌ی مقابله با تروریسم قلمداد شد و ائتلاف انگلیس - امریکا، با مطرح نمودن لزوم مقابله با دیکتاتوری، بر جنبه‌ی ارزشی آن تأکید فراوان کردند. با این وجود مخالفت‌های

مختلف، مخالفت‌های گوناگون صورت پذیرفت. برای روشن نمودن مطلب، در قدم نخست، باید به اهداف این جنگ پرداخته شود.

اهداف تهاجم

برخی از اهداف که برای جنگ مذکور به نظر می‌رسد عبارتند از :

الف) بعضی هدف اصلی از تهاجم به عراق را نجات رژیم غاصب صهیونیستی از دام انتفاضه دانسته و شکستن بن‌بست پدیدار شده در مقابل این رژیم را محور تلاش‌های ائتلاف برشمردند.

ب) عده‌ای دیگر، با عنایت به رکود اقتصادی آمریکا و آشکارشدن ضعف‌های جدی در مسیر رقابت اقتصاد این کشور در عرصه جهانی، استفاده از مزیت برتری نظامی و تبدیل آن به کسب مزیت‌های اقتصادی و سیاسی را فلسفه‌ی اصلی این هجوم برشمردند.

ج) دیدگاه سوم، که کمتر به آن پرداخته شده، جلوگیری از روند دستیابی به تکنولوژی نظامی برتر در منطقه و برهم خوردن توازن موجود به ضرر اسرائیل و حامیان غربی را علت اصلی این تهاجم ذکر کرده‌اند.

بررسی اهداف

۱) حمایت از رژیم صهیونیستی :

صهیونیسم یهودی، در کشور آمریکا، یکی از مراکز قدرت است. برخی از صاحب‌نظران معتقدند که ایشان بیش از هفت میلیون رأی دهنده‌ی بالقوه در اختیار دارند. از طرفی نفوذ ایشان در کنگره به حدی است که به تعبیر یکی از چهره‌های علمی این کشور:

این امر در تاریخ امریکایی سابقه است که هیچ‌کس در کنگره جرأت ندارد از نحوه‌ی طرف‌داری دولت از اسرائیل انتقاد کند. زمانی که بحث اسرائیل در کنگره مطرح می‌شود هیچ کس لام از کام نمی‌گشاید و جرأت سخن گفتن ندارد.^۱

از این رو براساس دکترین بوش پدر و پسر هر کشوری باید با رژیم صهیونیستی اسرائیل روابط رسمی داشته باشد تا این رژیم از انزوای سیاسی بیرون آمده و نیز زمینه‌ی نفوذ اقتصادی و سلطه‌ی آن بر بازار منطقه‌ی خاورمیانه فراهم شود. بر این اساس می‌توان گفت، در راستای نظم نوین جهانی، که در دهه‌ی نود توسط بوش اول مطرح شد، خاورمیانه اولین جایی بود

که تأثیرات نظم نوین جهانی، در آن، آشکار گردید. ثمره‌ی این نظم، نابودی عراق و رشد روابطی پنهان و استراتژیک در بستر آن بود. با عبور از مرحله‌ی حذف نظامی عراق از صحنه‌ی خاورمیانه، امریکا، در اجرای دکترین نظم نوین بین‌المللی خود، اصل بسیار مهمی را در روابط منطقه‌ای خاورمیانه برقرار کرد که عبارت بود از: عبور از گذرگاه اسرائیل به سوی امریکا.

براساس این دکترین است که دولت ترکیه به رهبری نجم‌الدین اربکان، از حزب رفاه اسلامی، به رغم سیاست گذشته‌اش که بر مخالفت با رژیم صهیونیستی مبتنی بود، در اثر فشار امریکایی‌ها، ناگزیر به امضای موافقت‌نامه‌ی نظامی با رژیم صهیونیستی شده است. عبدالله گل در این رابطه می‌گوید:

ما برای مدرنیزه ساختن هواپیماهای خود از امریکا درخواست فراهم ساختن تکنولوژی کردیم، تنها پاسخی که امریکاییها دادند یک نه خشک بود. در عین حال به ما گفتند: شما می‌توانید به راحتی به این تکنولوژی دسترسی پیدا کنید، اما

تنها از طریق اسرائیل؛ زیرا اسرائیل تنها کشوری است که به غیر از امریکا این تکنولوژی را در اختیار دارد.^۲

اتهامات به سوریه و ایران توسط بوش، بعد از سقوط نظام بغداد، در همین راستا قرار می‌گیرد. شائول موناخ، وزیر دفاع اسرائیل، در اواسط فوریه‌ی ۲۰۰۳ در جمع اعضای سران سازمان‌های یهودی در کنفرانسی در امریکا می‌گوید: «روز بعد از این جنگ ما به ترسیم دوباره‌ی نقشه‌ی خاورمیانه خواهیم پرداخت.» وی همچنین با بیان این مطلب که «بعد از عراق، امریکا باید فشار سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک شدیدی را علیه ایران آغاز نماید.» به ترسیم آینده‌ی سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران می‌پردازد. افراهیم هالوی مشاور امنیت ملی شارون نیز اوایل فوریه ۲۰۰۳ در مونیخ می‌گوید: «شوک ناشی از حکومت بعد از صدام می‌تواند اثرات زیادی بر تهران، دمشق و رام‌الله داشته باشد.»^۳

۲) دستیابی به منابع سیاسی و اقتصادی؛ نگاهی گذرا به واقعیت‌های حیات سیاسی و اقتصادی امریکا، از جنگ جهانی دوم به بعد، گویای این حقیقت است که هرگاه ایالات متحده با رکود اقتصادی مواجه شده است جنگ راه، به عنوان مهمترین

گزینه‌ای که توانسته است شرایط رکودی را برطرف سازد و رونق اقتصادی به ارمغان آورد، برگزیده است.

به عنوان مثال در جنگ جهانی دوم هزینه‌های نظامی این کشور، در سال ۱۹۴۳، حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را به خود اختصاص داده است. همچنین در جنگ کره، در سال ۱۹۵۲، هزینه‌های نظامی ۱۱ درصد تولید ناخالص ملی این کشور را تشکیل می‌دهد.

همچنین جنگ نفت، در سال ۱۹۹۱، توانست تولید ناخالص داخلی آمریکا را ۳۰ درصد افزایش دهد و برابر آنچه که مجله تایم در رابطه با هزینه‌های نظامی این جنگ که توسط وزارت دفاع این کشور گزارش شده بود با توجه به اینکه حدود ۳۷/۵ میلیارد دلار برآورد شده بود. اما در عین حال آمریکا توانست از این طریق ۵۳/۵ میلیارد دلار از کشورهایمانند ژاپن، آلمان، عربستان، کویت و دیگر کشورها به دست آورد.^۴

تحقیقی که نشریه‌ی Business week در این رابطه انجام داده است گویای آن است که در برابر هر یک دلار هزینه‌ی نظامی حدود ۶۰ تا ۷۰ سنت

تولید ناخالص داخلی افزایش پیدا می‌کند.^۵

بی‌تردید آمریکا در کنار تمامی اهداف استراتژیکی که می‌تواند در نظر داشته باشد به طور یقین، در این منطقه‌ی حساس، در پی اهدافی که حزب جمهوری خواه درصدد دستیابی به آن است نیز خواهد بود و از آنجا که این حزب حامی صنایع نظامی امریکاست، لذا پوشش مبارزه با تروریسم، زمینه‌ی بسیار مناسب و فرصت بسیار مغتنمی را برای تقویت قدرت نظامی آمریکا از طریق سفارشات جدید نظامی به وجود آورده است.

به عنوان مثال قرارداد ده ساله‌ای که وزارت دفاع آمریکا در همین زمان با کارخانه‌ی لاک هید برای ساخت ۳۰۰۰ جنگنده‌ی مدرن F35 به قیمت ۲۰۰ میلیارد دلار منعقد نموده است اشاره کرد. بدون شک این قرارداد می‌تواند سهم به سزایی در افزایش سطح تکنولوژی عمومی و به خصوص تکنولوژی تسلیحاتی این کشور در برابر رقبای خود، در اروپا و روسیه، داشته باشد و از آنجا که محل رشد تکنولوژی پیشرفته در آمریکا، ارتش این کشور است، می‌بینیم که مبلغ ۳۰۰ میلیارد دلار بر بودجه‌ی نظامی آمریکا، طی ۴

سال آینده، بدون هیچ‌گونه مخالفت و چون و چرایی در کنگره این کشور پذیرفته می‌شود، در صورتی که دولت کلینتون سالانه ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار از بودجه‌ی نظامی این کشور را به تأمین اجتماعی و نظام آموزشی اختصاص می‌داد و در نتیجه از بودجه‌ی نظامی این کشور کاسته می‌شد.

خلاصه این که باید

برتری نظامی -

تکنولوژی ایالات

متحده به هر

طریق ممکن به

رقبای خود نشان داده

شود.^۶

رابطه با فروش اسلحه، توسط بعضی از نشریات منتشر شده است؛ فقط سود شرکت لاک هید در سه ماهه‌ی اول شروع جنگ با عراق با ۲۰ درصد افزایش نسبت به سه ماهه سال قبل از فروش سلاحهای جدید خود به وزارت دفاع ایالات متحده در تجاوز به عراق بیش از ۸ میلیارد دلار بوده است.^۷

۳) به هم خوردن توازن قوا:

حمایت‌های بی‌دریغ شرق و غرب از صدام در دوران جنگ هشت ساله و مجهز ساختن او به انواع و اقسام سلاح‌ها، از جمله سلاح‌های کشتار جمعی، برای مقابله با انقلاب اسلامی ایران توانست ارتش

قدرتمندی را از جهت تسلیحات نظامی در منطقه، خاورمیانه‌ی به وجود آورد تا جایی که به اعتقاد برخی چهارمین ارتش دنیا پس از چین، شوروی و آمریکا به حساب آید. این کشور پس از پایان یافتن جنگ در سال ۱۳۶۷ دارای

ارتش یک میلیون نفری مجهز به ۵۵۰۰ تانک، ۲۵۰۰ یگان توپخانه، ۵۱۰ فروند



در حالی که تنها برخی از مسائل نظامی و سود سرشاری که در تجاوز به عراق، در

هوایمای جنگنده بمبافکن و ۱۶۰ فروند چرخ بال و نیز با داشتن پیشرفته‌ترین موشک‌ها در منطقه، از جمله موشک الحسین با برد ۶۰۰ کیلومتر، موشک فرانسوی اگزوسه با برد ۷۰۰ کیلومتر و هدف‌گیری دقیق و امکان حمل مواد شیمیایی و میکروبی، موشک العباس با برد ۹۰۰ کیلومتر و موشک تموز با برد ۲۰۰۰ کیلومتر در اختیار داشت.^۸

همچنین دستیابی دولت عراق به دانش تکنولوژی ساخت سلاح‌های شیمیایی و میکروبی این ترس را در سردمداران کاخ سفید به وجود آورد که ممکن است در آینده‌ای نه چندان دور توازن قوا در منطقه‌ی خاورمیانه به گونه‌ای شکل بگیرد که با منافع آمریکا و اسرائیل سازگاری نداشته باشد.

البته منافاتی ندارد که هر سه هدف مورد نظر بوده باشد و احیاناً اهداف دیگری نیز در کار باشد، اما نکته‌ی مهم مشخص نمودن هدف اصلی در میان مجموعه‌ی این اهداف است و این مطلب می‌تواند ما را در شناخت برنامه‌های آتی شیطان بزرگ در منطقه و جهان یاری نماید.

از آنجایی که جوهره‌ی اصلی تمدن غربی بر پایه‌ی اصالت سود مادی و لذت

بردن از مواهب آن تعریف شده و دشمن به رقیب اقتصادی و دوست به شریک تجاری تعبیر گشته، ما ناگزیر هستیم دستیابی به منابع سرشار نفتی خاورمیانه را به عنوان هدف اصلی، در مجموعه‌ی اهداف مذکور قلمداد نموده و سایر مسائل را به عنوان اهداف کمکی و فرعی مطلب، بررسی نمائیم.

اهمیت این موضوع از آنجا بیشتر آشکار می‌شود که در حال حاضر عوامل اصلی تصمیم‌گیرنده در مسائل سیاسی و نظامی، در آمریکا، کسانی هستند که وابسته به شرکت‌های نفتی این کشورند. به عنوان مثال جورج بوش کار خود را در یک شرکت نفتی در تگزاس آغاز کرده و دیک چنی، معاون رئیس‌جمهوری، ریاست گروه نفتی هالی بورتون را در اختیار داشته، و خانم کوندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی بوش، عضو هیأت مدیره‌ی شرکت شورون، (شرکت نفتی فعال در احداث خط لوله نفت خزر)، بوده است، همچنین دونالد اوانس وزیر تجارت آمریکا نیز یک شخصیت نفتی به حساب می‌آید.^۹

با توجه به این نکته برنامه بلند مدت آمریکا فراهم نمودن بستر مناسب برای جهانی سازی با قرائت آمریکایی، یعنی



سلطه بر رقیبان و حفظ سلطه‌ی خویش بر جهان، خواهد بود.

ماهیت جهانی سازی و جایگاه تهاجم به عراق

در ادامه سعی بر آن است تا برداشت‌های گوناگون از موضوع جهانی شدن مطرح و رویکردهای مختلف در این باب، از جهت هدف‌های مورد نظر تحلیل گران مختلف، ارزیابی گردد.

۱) اگر جهانی شدن را در جهت اهداف انبیاء بزرگ مورد مطالعه قرار دهیم، عنصر اصلی در این رویکرد بسط توحید و حاکم نمودن اوامر و نواهی الهی در سرتاسر جهان خواهد بود. این نگرش قدمتی به اندازه عمر بشر دارد.

۲) رویکرد دیگر که آن هم سابقه‌ی بسیار طولانی، در تاریخ، دارد مربوط به هدف کشور گشایان و جهان گیران بزرگ از اسکندر مقدونی تا هیتلر در سلطه بر جهان و ارضای تمایلات سیری ناپذیر خودکامگان بوده است.

۳) رویکرد عمده‌ی دیگر که شروع آن را در تاریخ معاصر باید سراغ گرفت و جهت‌گیری عمده‌ی آن اقتصادی می‌باشد، در این میان، حائز اهمیت و موضوع بحث،

در این نوشتار، است.

بررسی در آراء و نظرات گوناگون ما را به این نتیجه می‌رساند که جهانی شدن در شکل و قواره‌ی سوم آن نیز مورد اتفاق نیست و کشورها و قطب‌های مختلف، متناسب با اهداف و وضعیت خویش، قرائت خاصی از آن ارائه داده و در آن جهت نیز عمل می‌نمایند که مشخصاً قرائت امریکایی آن امروزه قرائت مسلط و در میدان عمل یکه تاز است.

در واقع طرح استراتژی نوین ایالات متحده که در زمان بوش اول در سال ۱۹۹۲ از طرف عده‌ای از مسئولین دفاعی و امنیتی مانند پاول و لفوو تیز و لوثیس لیبی طرح گردید، بیان از سلطه‌ی بلامنازع امریکا در سراسر جهان دارد.

امریکا باید از تسلط هر دولت معارض به مناطقی که منابع طبیعی آن مناطق به آن دولت اجازه دستیابی به قدرت قابل توجهی را می‌دهد، جلوگیری کند. از تلاش هر کشور پیشرفته‌ی صنعتی در جهت به چالش طلبیدن رهبری امریکا و برهم زدن نظم اقتصادی و سیاسی تثبیت شده‌ی کنونی ممانعت به عمل آورده و اقدام لازم در جهت جلوگیری از ظهور

هر رقیب بالقوه برای این کشور در صحنه جهانی را معمول دارد. تنها به دارا بودن قدرت کوبنده‌ی هسته‌ای و اصل بازدارندگی هسته‌ای اکتفا نکند و با اجرای طرح دفاع موشکی، امکان تضمین دفاعی را در برابر کشورهای به اصطلاح سرکش به دست آورد.^{۱۰}

طبق این قرائت محور تمامی تلاش‌ها در مرحله اول منافع آمریکا و در مراتب بعدی منافع هم پیمانان آن کشور است و در این مسیر هر چیزی حتی سازمان ملل متحد و مقررات بین‌المللی قابل قربانی شدن خواهد بود.

دیک چنی قبل از حوادث یازده سپتامبر به بیان سیاست آینده‌ی دولت آمریکا پرداخته و می‌گوید:

امریکا نباید خود را محدود به پیمان‌ها و معاهدات کند، بلکه باید فقط براساس منافع خود تصمیم‌گیری نماید. کلینتون، به دلیل فقدان مشروعیت اخلاقی، ناچار بود برای کسب

مشروعیت در قالب پیمان‌های بین‌المللی عمل کند، ولی جمهوری خواهان چنین مشکلی را ندارند. امریکا باید سیاست‌های خود را در قالب مناطق تعریف کند، نه در قبال دولت‌ها، تا در قبال دولت‌ها هیچ تعهدی نداشته باشد. امریکا هیچ قدرت یا توزیع قدرت و یا رهبری مشترک را در جهان نخواهد پذیرفت.^{۱۱}



امریکائیان بعد از اخراج شدن، به دلیل نیاوردن رأی، در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و اجبار به ترک نشست دوربان در آفریقای جنوبی و کاهش سهم خویش در تولید ناخالص جهانی از یک طرف و مشاهده رشد دو رقیبی تولید ناخالص چین از طرف دیگر و پیدا شدن رقبای جدید و سرسخت مانند اتحادیه اروپا احساس کردند بازی طبق قواعد گذشته حول محور مقررات بین‌المللی و سازمان ملل آنها را به اهداف جاه طلبانه نخواهد رساند و دولت تمامیت خواه بوش عجزولانه تصمیم گرفت به جای متقاعد ساختن هم پیمانان خویش و جهانیان، روند یاغی‌گری و ایجاد رعب و وحشت را، به عنوان راهکار اصلی برای حفظ تفوق و برتری خود، در پیش گرفته و هزینه‌های لازم را پرداخت نماید.

در این جا این سؤال به طور جدی مطرح می‌شود که آیا امریکائیان عموماً، و کابینه‌ی جنگ سالار بوش خصوصاً، قادر به برآورد مطابق با واقع در مورد پیامدها و هزینه‌های این رویکرد بوده‌اند یا خیر؟ سناریوی تدوین شده تا چه میزان قادر به دیدن آینده و واکنش‌های اجتناب‌ناپذیر این یاغی‌گری جهانی خواهد بود؟

در نمونه‌های قبلی از این نوع اقدام دولت‌های مهاجم، مانند آنچه در ایران و ژاپن عمل کردند، در واقع دولت قبلی را به صورتی کاملاً تضعیف شده و مطیع نگاه داشته و با این پوشش مقاصد خویش را دنبال نمودند، اما در مورد عراق این اتفاق رخ نداده و معلوم نیست این معادله چند مجهولی، که از یک طرف تعیین دولت مورد قبول اقلشار و قومیت‌های مختلف عراق و از طرف دیگر مقبول همسایگان و جامعه‌ی جهانی باشد و در عین حال حافظ منافع مهاجمین، چگونه رخ خواهد داد؟ البته همان طور که اشاره شد، و در گفته‌های سردمداران کاخ سفید مکرراً شنیده شده، آنها مصمم به حل کلیه‌ی مشکلات - البته با رویکردی نظامی - می‌باشند. آیا این مقوله در این برهه که ما شاهد خیزش ملت‌ها، و نه گروه‌های مبارز، و مقاومت سرسختانه‌ی آنها در مقابل اعمال زور و فشار هستیم، پاسخ مناسبی را برای مهاجمین دربرخواهد داشت؟

شاید اشغال افغانستان، با تساهل نسبت به مقاومت‌های موجود، برای مهاجمین دلگرم کننده باشد. اما سابقه‌ی امر در این کشور، و نیز کشور لبنان، نشان می‌دهد که مقاومت‌های جدی، نه لزوماً

بلافاصله بعد از اشغال، که بعضاً با تأخیری چندساله شکل گرفته و در نهایت باعث شکست مهاجمین گردیده است.

نکته‌ی مهم دیگر فقدان مشروعیت این تهاجم، در ابتدای کار، بوده که بعد از تصرف و نیافتن سلاح‌های کشتار جمعی تدوام نیز یافته است و ادامه‌ی این روند قطعاً هزینه‌های غیرمادی این اقدام را افزایش خواهد داد و دنیا را در مقابل دو راهی صرف‌نظر کردن از کلیه‌ی دستاوردهای نیم قرن یا مقابله‌ی جدی با حرکت تخریبی مهاجمین قرار خواهد داد.

در پایان به نظر می‌رسد مستی ناشی از دارا بودن قدرتی بی‌رقیب برای رهبران کاخ سفید باعث گردیده تا واقعیت‌ها دیده نشود، همانطور که ساموئل هانتینگتون نظریه پرداز امریکایی در سخنانش تصریح به این مطلب نموده و می‌گوید:

«سال ۱۹۹۷ ... مؤسسه من در دانشگاه هاروارد همایش بزرگی با شرکت کارشناسان روابط بین‌الملل از مناطق و کشورهای بزرگ جهان برگزار کرد ما از شرکت کنندگان در همایش پرسیدیم نخبگان سیاسی کشورهایشان خطر عمده برای کشورشان را چه می‌دانند؟ پاسخ‌ها

نشان می‌داد که نخبگان کشورهایایی که ۷۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، امریکا را تهدید اصلی برای کشورشان می‌بینند.»

لذا به اعتقاد وی: مردم جهان از تکبر آنها بیزارند^{۱۲} و حاضر نیستند سر تعظیم در برابر فشارهای امریکا فرود آورند. گرچه دنیای پیرامون بعضی از رهبران جهان همچنان مانع از توجه آنان به تغییرات عمیق بیدار شده بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران گردیده است و این غفلت در عین حال که برای بخش‌هایی از جهان فاجعه آفرین خواهد بود می‌تواند زمینه‌های لازم را برای یک بازنگری همه جانبه در مورد نحوه‌ی برخورد با مشکلات و مسائل بین‌المللی فراهم آورده و جهان را از گرداب ایجاد شده به وسیله‌ی کوردلان صهیونیست و امپریالیست نجات دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ژون آفریک، ۷ ژانویه ۲۰۰۲.
۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۵/۷/۲۱.
۳. روزنامه رسالت، ۱۳۸۲/۲/۱.
۴. رجوع کنید به: طلوعی محمود، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، نشر تهران،



۱۳۷۰، ص ۲۲۴.

۵. ترجمان اقتصادی، شماره ۲۲، ۲۳ آبان ۱۳۸۰،
ص ۲۲.

6. Washington post, october, 19, 2001 .

۷. سیمای جمهوری اسلامی به نقل از روزنامه
یونیوز، ۱۳۸۲/۲/۳.

۸. طلوعی محمود، جنگ خلیج فارس و
آینده خاورمیانه، نشر تهران، ۱۳۷۰،
ص ۱۸۸.

۹. ترجمان اقتصادی، ش ۳۱، ص ۸.

۱۰. روزنامه گاردین، اوت ۲۰۰۱.

۱۱. در این رابطه رجوع کنید به: Philip
Meilinger, "Force Dirdier," Foreign
Policy, February 2002.

۱۲. ساموئل هانتینگتون، آمریکا در جهان

معاصر، ترجمه‌ی مجتبی امیری وحید،
اطلاعات سیاسی اقتصادی، فروردین و
اردیبهشت ۱۳۸۲، شماره ۱۸۸-۱۸۷، ص ۳۸.



شوریه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی